



روایت علامه طهرانی از آخرین ساعات حیات پیامبر(ص)/ قضیه طلبیدن دوات و کاغذ

کسالت رسول خدا(ص) شدت کرد و فرمود: دوات و صفحه ای بیاورید تا برای شما مکتوبی را بنویسم که پس از آن هیچ گاه گمراه نشوید! و در حالی که در نزد پیغمبر خدا دعوی و تنازع جایز نیست، نزاع کردند و یکی گفت: پیغمبر خدا هذیان می گوید!

کسالت رسول خدا(ص) شدت کرد و فرمود: دوات و صفحه ای بیاورید تا برای شما مکتوبی را بنویسم که پس از آن هیچ گاه گمراه نشوید! و در حالی که در نزد پیغمبر خدا دعوی و تنازع جایز نیست، نزاع کردند و یکی گفت: پیغمبر خدا هذیان می گوید! علامه آیت الله سید محمد حسینی طهرانی در کتاب امام شناسی مجلد اول درخصوص اختلاف پیش آمده در محضر گرامی پیامبر(ص) و فتنه انگیزی برخی افراد، از مصادر گوناگون چنین نقل می کند: رسول الله(ص) در معرفی و نصب علی بن ابیطالب اهتمام بسیار داشت؛ حتی در مرض موت توصیه و سفارش می فرمود و مردم را به پیروی از آن حضرت دعوت می فرمود، تا سرحدی که در همان ساعات آخر حیات کاغذ و قلمی خواستند تا بنویسند درباره امامت آن حضرت آنچه باید بنویسند.

ولی افسوس و هزار افسوس که عُمَر مانع شد و نگذاشت مقصود رسول خدا تحقق یابد، و گفت: مرض بر او غلبه کرده، هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است. رسول خدا با یک دنیا اندوه و غم چشم از جهان بستند. ابن سعد در طبقات با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند، قال: اشتكى النبي صلى الله عليه وآله يوم الخميس؛ فَجَعَلَ (يعني ابن عباس) يَبْكِي وَيَقُولُ: يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ! اَشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَجَعُهُ فَقَالَ: اِئْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا! قَالَ: فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لِيَهْجُرَ! قَالَ: فَقِيلَ لَهُ: أَلَا تَأْتِيكَ بِمَا طَلَبْتَ؟ قَالَ: أُو وَ بَعْدَ مَاذَا؟ قَالَ: فَلَمْ يَدْعُ بِهِ.

ابن عباس می گوید: در روز پنجشنبه رسول خدا(ص) از مرض متألم و ناراحت بودند؛ ابن عباس گریه می کرد و می گفت: روز پنجشنبه و نمی دانید در روز پنجشنبه چه خبر بود! درد و مرض پیغمبر شدت کرد و فرمود: یک دوات و صفحه ای بیاورید تا برای شما مطلبی را بنویسم که پس از آن هیچ گاه گمراه نشوید! ابن عباس گوید: بعض افراد مجلس گفت: پیغمبر خدا هذیان می گوید! ابن عباس گوید: و پس از آن به رسول خدا گفته شد: آیا بیاوریم آنچه را می خواستی؟ فرمود: آیا بعد از این حادثه واقع شده؟ و رسول خدا دیگر طلب ننمود.

و با سند دیگر از سعید بن جعفر روایت می کند که ابن عباس گفت: يوم الخميس و ما يوم الخميس! قال: اَشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَجَعُهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَقَالَ: اِئْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَتَنَازَعُوا وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ النَّبِيِّ التَّنَازُعُ، فَقَالُوا: مَا شَأْنُهُ؟ أَمْ هَجَرَ؟ اسْتَغْفِرُكُمْ! فَذَهَبُوا يُعِيدُونَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: دَعُونِي! فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ. - الحديث.

«ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه، و نمی دانید روز پنجشنبه، چه روزی بود! کسالت رسول خدا (ص) شدت کرد و فرمود: دوات و صفحه ای بیاورید تا برای شما مکتوبی را بنویسم که پس از آن هیچ گاه گمراه نشوید! و در حالی که در نزد پیغمبر خدا دعوی و تنازع جایز نیست، نزاع کردند و گفتند: حالش چگونه است؟! آیا هذیان می گوید؟! از او سؤال کنید! رفتند بار دیگر از رسول خدا (ص) بپرسند که چه می خواهد، فرمود: واگذارید مرا! آنچه من الآن در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به آن می خوانید.»

و با سند دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که: لَمَّا كَانَ فِي مَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، دَعَا بِصَحِيفَةٍ لِيَكْتُبَ فِيهَا لِأَمَّتِهِ كِتَابًا لَا يُضِلُّونَ وَ لَا يُضَلُّونَ. قَالَ: فَكَانَ فِي الْبَيْتِ لَغَطٌ وَ كَلَامٌ وَ تَكَلَّمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: فَرَفَضَهُ النَّبِيُّ.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: رسول خدا(ص) در مرض موت خود صفحه ای خواستند تا در آن نامه ای برای امت خود بنویسند که بر اثر آن، امت گمراه نکنند و گمراه نشوند. جابر گوید: در اطاق رسول خدا(ص) در اثر این درخواست پیغمبر سخنانی رفت و صدا بلند شد و عمر بن خطاب تکلم نمود، و پیغمبر او را طرد فرمود.

و با سند دیگر از عمر بن خطاب روایت می کند: قَالَ: كَتَا عِنْدَ النَّبِيِّ وَ بَيْنَا وَ بَيْنَ التَّسَاءِ حِجَابٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اِغْسِلُونِي بِسَبْعِ قَرَبٍ وَ اَتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ، أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ النَّبِيُّ: اِئْتُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِحَاجَتِهِ. قَالَ عُمَرُ: فَقُلْتُ: اَسْكُنْ فَاِنْ كُنَّ صَوَاحِبُهُ، إِذَا مَرَضَ عَصْرَتُنْ أَعْيَتُنْ وَ إِذَا صَحَّ أَخَذْتُنْ بِعَقْبِهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: هُنَّ خَيْرٌ مِنِّكُمْ.

عمر بن خطاب گوید: ما در محضر پیغمبر خدا بودیم و بین ما و جماعت زنان پرده و حجابی بود. رسول خدا(ص) فرمود: مرا با

هفت مشک آب غسل دهید، و یک صفحه و دوات بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که بعد از آن هیچ گاه گمراه نشوید! زنان گفتند: آنچه را که رسول خدا طلب کرده است برایش بیاورید. عمر می‌گوید: من گفتم: ای زنان ساکت باشید! چون شما همبستران او هستید، چون مریض گردد چشمان خود را به اشک می‌فشید و چون صحت یابد به گردن او دست می‌آویزید! رسول خدا(ص) فرمود: این زنان بهتر از شما هستند.»

و با سند دیگر از ابن عباس روایت می‌کند: قال: لما حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله الوفاة و في البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: هلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ! فقال عمر: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ؛ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ اخْتَصَمُوا؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا كَثُرَ اللَّغْطُ وَ الْاِخْتِلَافُ وَ عَمَّوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ: قَوْمُوا عَنِّي! فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَ لَغْطِهِمْ.

ابن عباس گوید: چون وفات رسول خدا(ص) نزدیک شد و در اطاق آن حضرت جماعتی از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، رسول خدا فرمود: بیاورید (یا نزدیک من بیاوید) تا من برای شما چیزی بنویسم که پس از آن ابداً گمراه نگردید! عمر گفت: درد بیماری بر رسول خدا غلبه کرده و او را بی‌خوابی نمود (و بدون تأمل و تفکر و اختیار سخن می‌گوید) کتاب خدا برای ما بس است.

در بین اهل خانه اختلاف افتاد و نزاع و مخاصمه درگرفت، بعضی از اهل خانه گفتند: برای رسول خدا(ص) حاضر سازید آنچه را که می‌خواهد تا برای شما بنویسد و بعضی دگر طرفداری از عمر کرده و همان سخن او را گفتند، چون اختلاف شدید شد و صداها بلند شد و رسول الله(ص) را به غم و اندوه فرو بردند، فرمود: از نزد من برخیزید، و بروید! عبیدالله بن عبدالله بن عباس گوید: پدرم عبدالله بن عباس پیوسته می‌گفت: مصیبت، مصیبت بزرگ همان بود که میان رسول خدا و نوشته اش فاصله انداختند و نگذاشتند که آن مکتوبی را که در نظر داشت بنویسد و به علت اختلاف و بلند کردن صدا در مجلس آن حضرت، مانع از این مهم شدند.»[1]

حالات حضرت زهرا(س) در مصیبت فقدان رسول خدا(ص)

ایشان در مقالی دیگر (امام شناسی، ج 13) در خصوص لحظات آخر عمر پیامبر اکرم(ص) و حالات حضرت زهرا(س) می‌نویسند: شیخ کبیر، مفسر عظیم صاحب مجمع البیان: امین الاسلام أبی علی فضل بن حسن طبرسی - قدس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتع خود اعلام الوری گوید: علی بن ابيطالب(ع) سر رسول خدا(ص) را در دامن خود گذارد. رسول خدا بی‌هوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده، در سیمایش نگاه می‌کرد و ناله می‌نمود و می‌گریست و می‌گفت: وایبیستسقی الغمام بوجهه/ ثمال الیتامی عصمة للارامل «او سپیدرویی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب می‌شود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوه گان و ضعیفان.»

حضرت فرمودند: فاطمه جانم این شعر را مگو، بگو: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.» [سوره آل عمران (3) آیه 144] «و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده اند و درگذشته اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه های پای خود به عقب واژگون می شوید؟! و هر کس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به هیچ وجه به خداوند ضرری نمی‌رساند و خداوند به زودی پاداش سپاسگزاران را می‌دهد.»

پی‌نوشت:

1- جهت اطلاع بیشتر از مصادری که متعرض داستان اعتراض خلیفه ثانی به رسول خدا(ص) شده‌اند، به کتب ذیل مراجعه شود: الشَّيْعَةُ فِي الْإِسْلَام، ص 172 به نقل از البدایة و النِّهَايَة، ج 5، ص 227؛ شرح نهج البلاغة ابن أبي‌الحديد، ج 1، ص 133؛ الكامل فِي التَّارِيخ، ج 2، ص 217؛ تاريخ الرسل و الملوك، ج 2، ص 436؛ طبقات ابن‌سعد، ج 1، ص 244؛ المذهب، ج 1، ص 12؛ عمدة القاری، ج 17، ص 63؛ صحيح مسلم، ج 5، ص 76؛ صحيح البخاری، ج 5، ص 138 و ج 7، ص 9؛ مسند احمد، ج 1، ص 325؛ فتح الباری، ج 8، ص 102؛ المصنف، ج 5، ص 438؛ السنن الکبری، ج 3، ص 433؛ الملل و النحل، ج 1، ص 22؛ المراجعات، ص 353؛ أضواء علی السنة المحمّدية، ص 52.